بسم الله الرحمن الرحیم

## انس با قرآن

## معجزات علمی قرآن: ۱ـ زوجیت در گیاهان

(وَهُوَ الَّذِي مَدَّ الأَرْضَ وَجَعَلَ فِيهَا رَوَاسِيَ وَأَنْهَارًا وَمِن كُلِّ الثَّمَرَاتِ جَعَلَ فِيهَا زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ يُغْشِي اللَّيْلَ النَّهَارَ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ ـ و او کسی است که زمین را گسترانید؛ و در آن (کوه‌های) استوار و جوی‌ها قرار داد؛ و از همه‌ی محصولات، در آن، یک جفت دوتایی قرار داد؛ روز را به شب می‌پوشاند؛ قطعاً در آن(ها) نشانه‌هایی است برای گروهی که تفکّر می‌کنند».(رعد/۳)

### نکته‌ی علمی

عبارت (وَ مِن كُلِّ الثَّمَرَاتِ جَعَلَ فِيهَا زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ) اشاره دارد به این‌که میوه‌ها موجودات زنده‌ای هستند که دارای نطفه‌های نر و ماده می‌باشند[1] که از طریق تلقیح، بارور می‌شوند.[2]

اگر لینه، دانشمند و گیاه‌شناس معروف سوئدی، در اواسط قرن ۱۸ م. موفق به کشف این مسأله شد که زوجیت در جهان گیاهان تقریباً یک قانون عمومی و همگانی است و گیاهان نیز همچون حیوانات از طریق آمیزش نطفه نر و ماده، بارور می‌شوند و میوه می‌دهند، قرآن مجید در یک‌هزار و صد سال قبل از آن، این حقیقت را فاش ساخته است. این خود یکی از معجزات علمی قرآن مجید است که بیانگر عظمت این کتاب بزرگ آسمانی می‌باشد.

شکی نیست که قبل از لینه بسیاری از دانشمندان اجمالاً به نر و ماده بودن بعضی از گیاهان پی برده بودند، حتی مردم عادی می‌دانستند که مثلاً اگر نخل را بر ندهند یعنی از نطفه نر روی قسمت‌های ماده گیاه نپاشند، ثمر نخواهد داد، اما هیچ‌کس به درستی نمی‌دانست که این یک قانون تقریباً همگانی است تا این‌که لینه موفق به کشف آن شد، ولی همان‌گونه که گفتیم، قرآن قرن‌ها قبل از وی، از آن پرده برداشته بود.[3]

---

۱ـ گرچه غالب مفسران زوج را به معنی نوع و صنف، و ازواج را به معنی انواع و اصناف گرفته‌اند، ولی چه مانعی دارد که زوج را به معنی معروفش که قبل از هر معنی دیگر به ذهن می‌آید بگیریم و اشاره به زوجیت در جهان گیاهان باشد؟! تفسیر نمونه ج۱۵ ص ۱۹۱

۲ـ در آیات زیر هم به همین موضوع اشاره شده است:

الف) أَ وَ لَمْ يَرَوْاْ إِلىَ الْأَرْضِ كمَ أَنبَتْنَا فِيهَا مِن كلُ زَوْجٍ كَرِيم ـ آیا آنان به زمین نگاه نکردند که چقدر از انواع گیاهان پرارزش (ازواج کریم) در آن رویاندیم؟! (شعرا/۷)

ب) خَلَقَ السَّمَاوَاتِ بِغَيرْ عَمَدٍ تَرَوْنهَا وَ أَلْقَى فىِ الْأَرْضِ رَوَاسىِ أَن تَميدَ بِكُمْ وَ بَثَّ فِيهَا مِن كلُ دَابَّة وَ أَنزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَنبَتْنَا فِيهَا مِن كُلّ زَوْجٍ كَرِيمٍ ـ (او) آسمان‌ها را بدون ستونی که آن را ببینید آفرید، و در زمین کوه‌هایی افکند تا شما را نلرزاند (و جایگاه شما آرام باشد) و از هر گونه جنبنده‌ای روی آن منتشر ساخت؛ و از آسمان آبی نازل کردیم و به وسیله آن در روی زمین انواع گوناگونی از جفت‌های گیاهان پر ارزش رویاندیم. (لقمان/۱۰)

ج) وَ الْأَرْضَ مَدَدْنَاهَا وَ أَلْقَيْنَا فِيهَا رَوَاسىِ وَ أَنبَتْنَا فِيهَا مِن كلُ زَوْجٍ بَهِيج ـ و زمین را گسترش دادیم و در آن کوه‌هایی عظیم و استوار افکندیم و از هر نوع گیاه (جفتی) بهجت‌انگیز در آن رویاندیم. (ق/۷)

د) الَّذِى جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ مَهْدًا وَ سَلَكَ لَكُمْ فِيهَا سُبُلًا وَ أَنزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِّن نَّبَاتٍ شَتىَ(۵۳) ـ همان خداوندی که زمین را برای شما محل آسایش قرار داد؛ و راه‌هایی در آن ایجاد کرد؛ و از آسمان، آبی فرستاد! که با آن، انواع گوناگون گیاهان را (از خاک تیره) برآوردیم. (طه/۵۳)

هـ) سُبْحَانَ الَّذِى خَلَقَ الْأَزْوَاجَ كُلَّهَا مِمَّا تُنبِتُ الْأَرْضُ وَ مِنْ أَنفُسِهِمْ وَ مِمَّا لَا يَعْلَمُون ـ منزه است کسی که تمام زوج‌ها را آفرید، از آن‌چه زمین می‌رویاند، و از خودشان، و از آن‌چه نمی‌دانند! (یس/۳۶)

۳ـ تفسیر نمونه ج۱۰ ص ۱۱۹

# دین سطحی به کار نمی‌آید

## آن‌ها که بر لب پرتگاه کفرند![1]

در آیات گذشته سخن از دو گروه در میان بود گروه پیروان گمراه، و رهبران گمراه کننده، اما در آیات مورد بحث سخن از گروه سومی است که همان افراد ضعیف‌الایمان هستند.

قرآن در توصیف این گروه چنین می‌گوید: «بعضی از مردم خدا را تنها با زبان می‌پرستند اما ایمان قلبی‌شان بسیار سطحی و ضعیف است» (**وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يَعْبُدُ اللَّهَ عَلى حَرْفٍ**).

تعبیر به «**علی حرف**» ممکن است اشاره به این باشد که ایمان آنها بیشتر بر زبان‌شان است، و در قلب‌شان جز نور ضعیف بسیار کمرنگی از ایمان نتابیده است.

و ممکن است اشاره به این باشد که آن‌ها در متن ایمان و اسلام قرار ندارند بلکه در کنار و لبه آنند، زیرا یکی از معانی «حرف» لبه کوه و کناره اشیاء است و می‌دانیم کسانی که در لبه چیزی قرار گرفته‌اند مستقر و پا بر جا نیستند، و با تکان مختصری از مسیر خارج می‌شوند، چنین است حال افراد ضعیف‌الایمان که با کوچک‌ترین چیزی ایمان‌شان بر باد فنا می‌رود.

سپس قرآن به تشریح تزلزل ایمان آن‌ها پرداخته می‌فرماید: «آن‌ها چنانند که اگر دنیا به آن‌ها رو کند و نفع و خیری به آنان برسد حالت اطمینان پیدا می‌کنند! و آن را دلیل بر حقانیت اسلام می‌گیرند، اما اگر به وسیله گرفتاری‌ها و پریشانی و سلب نعمت مورد آزمایش قرار گیرند دگرگون می‌شوند و به کفر رو می‌آورند».[2] (**فَإِنْ أَصابَهُ خَيْرٌ اطْمَأَنَّ بِهِ وَ إِنْ أَصابَتْهُ فِتْنَةٌ انْقَلَبَ عَلى وَجْهِهِ**)

گویی آن‌ها دین و ایمان را به‌عنوان یک وسیله نیل به مادیات پذیرفته‌اند که اگر این هدف تأمین شد دین را حق می‌دانند و گر نه بی اساس! «ابن عباس» و جمعی دیگر از مفسران پیشین در شأن نزول این آیه چنین نقل کرده‌اند که گاهی گروهی از بادیه‌نشینان خدمت پیامبر می‌آمدند، اگر حال جسمانی آن‌ها خوب می‌شد، اسب آن‌ها بچه خوبی می‌آورد، زن آن‌ها پسر می‌زائید و اموال و چهار پایان آنان فزونی می‌گرفت خشنود می‌شدند و به اسلام و پیامبر صلی‌الله‌وعلیه‌وآله‌وسلم عقیده پیدا می‌کردند!، اما اگر بیمار می‌شدند، همسرشان دختر می‌آورد و اموال‌شان رو به نقصان می‌گذاشت وسوسه‌های شیطانی قلب‌شان را فرا می‌گرفت و به آن‌ها می‌گفت تمام این بدبختی‌ها به‌خاطر این آئینی است که پذیرفته‌اید و آن‌ها هم روی گردان می‌شدند!

قابل توجه این‌که قرآن در مورد روی آوردن دنیا به این اشخاص تعبیر به خیر می‌کند، و در مورد پشت کردن دنیا تعبیر به «**فتنه**» (وسیله آزمایش) نه «شر» ؛ اشاره به این‌که این حوادث ناگوار شر و بدی نیست، بلکه وسیله‌ای است برای آزمایش.

و در پایان آیه اضافه می‌کند «و به این ترتیب آن‌ها هم دنیا را از دست داده‌اند و هم آخرت را». (**خَسِرَ الدُّنْيا وَ الْآخِرَةَ**).

و این روشن‌ترین خسران و زیان است که انسان هم دینش بر باد رود و هم دنیایش (**ذلِكَ هُوَ الْخُسْرانُ الْمُبِينُ**)

در حقیقت این گونه افراد دین را تنها از دریچه منافع مادی خود می‌نگریستند و معیار و محک حقانیت آن را روی آوردن دنیا می‌پنداشتند، این گروه که در عصر و زمان ما نیز تعدادشان کم نیست، و در هر جامعه‌ای وجود دارند، ایمانی آلوده به شرک و بت‌پرستی دارند منتها بت آن‌ها همسر و فرزند و مال و ثروت و گاو و گوسفند آن‌ها است و بدیهی است که چنین ایمان و اعتقادی سست‌تر از تار عنکبوت است! البته بعضی از مفسران این آیه را اشاره به منافقان دانسته‌اند، اگر منظور منافقی باشد که به هیچ وجه ایمان در دل او نیست این بر خلاف ظاهر آیه است، زیرا جمله «**يَعْبُدُ اللَّهَ**» و همچنین «**اطمأن به**» و جمله «**انْقَلَبَ عَلى وَجْهِهِ**» نشان می‌دهد قبلاً ایمان ضعیفی داشته است و اگر منظور منافقانی است که بهره بسیار کمی از ایمان دارند با آن‌چه گفتیم منافاتی ندارد و قابل قبول است.

---

۱ـ این متن از تفسیر نمونه، ج۱۴، ص ۳۳ به بعد می‌باشد

۲ـ جمله «انْقَلَبَ عَلى وَجْهِهِ» با توجه به این‌که «انقلب» در این‌جا به معنی بازگشت کردن است، ممکن است اشاره به این باشد که او به کلی به ایمان پشت می‌کند، حتی صورت خود را به عقب نیز بر نمی‌گرداند گویی همیشه از ایمان بیگانه بوده است.

## اصول باید محکم باشد[1]

بعضی اصول و مبادئی را که پیروی می‌کنند هیچ قدرتی نمی‌تواند از آن‌ها بگیرد؛ زور محال است، طمع محال است، شرایط اجتماعی محال است، اوضاع اقتصادی محال است، وضع طبقاتی محال است؛ اصولی محکم مثل اصول ریاضی که به اختیار فرد نیست که بخواهد تغییر بدهد، دلبخواهی نیست، به عاطفه مربوط نیست. این‌چنین اصول محکمی دارند.

پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله یعنی کسی که چنین اصولی دارد، علی علیه‌السلام یعنی کسی که چنین اصولی دارد، حسین علیه‌السلام یعنی کسی که چنین اصولی دارد، بلکه پیروان این‌ها: سلمان یعنی کسی که چنین اصولی دارد، ابوذر، عمّار و مقداد یعنی کسانی که چنین اصولی دارند، شیخ مرتضی انصاری یعنی کسی که چنین اصولی دارد.

این‌که در باب ایمان گفته‌اند: «**کَالْجَبَلِ الرّاسِخِ لا تُحَرِّکُهُ الْعَواصِفُ** ـ (مؤمن) مانند کوه است که هیچ باد تندی قدرت ندارد او را از جا حرکت بدهد»[2] [به همین معنی است]. آن بادهای تند چیست؟ بادهای تند، یکی همین‌هاست. یک نفر را محرومیت از جا تکان می‌دهد، دیگری را رفاه از جا تکان می‌دهد.

اما یک عده از مردم اصول‌شان در زندگی اصول‌شان محکم نیست، پول به او بده فکرش عوض می‌شود، وعده به او بده فکرش عوض می‌شود، چون فکر او مبدأ و اصل ندارد.

**«وَ مِنَ النّاسِ مَنْ یَعْبُدُ اللَّهَ عَلی حَرْفٍ فَانْ اصابَهُ خَیْرٌ اطْمَأنَّ بِهِ وَ انْ اصابَتْهُ فِتْنَةٌ انْقَلَبَ عَلی وَجْهِهِ خَسِرَ الدُّنْیا وَالْاخِرَةَ.»**

قرآن می‌گوید بعضی از مردم راه ایمان و حق را تا وقتی می‌روند که منافع‌شان هم در آن راه تأمین بشود، همین قدر که ضرر ببینند به آن پشت می‌کنند. این‌ها ایمان نیست.

جمله‌ای دارد مولای متقیان علی علیه‌السلام در نهج‌البلاغه در تعریف زهد که دیگر بهتر از این نمی‌شود گفت. تعریف زهد را از علی باید گرفت. می‌فرماید: «**الزُّهْدُ کُلُّهُ بَیْنَ کَلِمَتَیْنِ مِنَ الْقُرْآنِ**»[3]

زهد در دو جمله قرآن بیان شده (یعنی زهد، این خشکه مقدس بازی‌ها نیست، زهد به روح انسان مربوط است) آن‌جا که در سوره حدید (آیه۲۳) می‌فرماید: «**لِکَیْلا تَأْسَوْا عَلی ما فاتَکُمْ وَ لا تَفْرَحوا بِما اتیکُمْ**»

این‌که برسید به این مرحله که اگر دنیایی که دارید از شما گرفته شد غمزده نشوید، غم دنیا شما را نگیرد، و اگر چیزی ندارید، دنیا یک‌مرتبه به شما رو بیاورد، شادی زده نشوید؛ و به عبارت دیگر اگر تمام دنیا در دست شماست، چنانچه آن را از شما بگیرند تو همان آدم باشی که هیچ چیز نداشته باشی، و همه دنیا را هم به تو بدهند تو همان آدم باشی.

---

۱ـ این متن از مجموعه آثار استاد شهید مطهری ج۱۶ ص۷۰ به بعد می‌باشد

۲ـ بعد از شهادت امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام مردی پیدا شد و درب خانه حضرت ایستاد و مطالبی را بیان کرد و سپس ناپدید شد، از جمله مطالب او این بود که خطاب به حضرت گفت: «کُنْتَ کَالْجَبَلِ لَا تُحَرِّکُهُ الْعَوَاصِف» این عبارت در برخی نقل‌ها به صورت « کُنْتَ کَالْجَبَلِ الراسخ لَا تُحَرِّکُهُ الْعَوَاصِف» آمده است. ـ الکافی (ط – الإسلامیة) ج۱ ص۴۵۵

۳ـ الزُّهْدُ کُلُّهُ بَیْنَ کَلِمَتَیْنِ مِنَ الْقُرْآنِ قَالَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ «لِکَیْلا تَأْسَوْا عَلی ما فاتَکُمْ وَ لا تَفْرَحُوا بِما آتاکُم» وَ مَنْ لَمْ یَأْسَ عَلَی الْمَاضِی وَ لَمْ یَفْرَحْ بِالْآتِی فَقَدْ أَخَذَ الزُّهْدَ بِطَرَفَیْه ـ تمام زهد بین دو کلمه از قرآن است: خداوند سبحان فرمود: «تا بر آن‌چه از دست‌تان رفته تأسف مخورید، و بر آن‌چه به شما رسیده شاد نگردید». پس آن‌که بر گذشته اندوه نخورد، و بر آینده شاد نگردد هر دو جانب زهد را یافته. نهج البلاغة (للصبحی صالح) ص۵۵۳ ، حکمت ۴۳۹

## مسلمانان دنیاپرست[1]

سیدالشهدا علیه‌السلام فرمود: « **إِنَّ النَّاسَ عَبِيدُ الدُّنْيَا وَ الدِّينُ لَعْقٌ عَلَى أَلْسِنَتِهِمْ يَحُوطُونَهُ مَا دَرَّتْ مَعَايِشُهُمْ فَإِذَا مُحِّصُوا بِالْبَلَاءِ قَلَّ الدَّيَّانُون**»[2]، کسانی که با وزش یک باد می‌آیند و با وزش باد دیگر می‌روند، امروز «مرده باد» می‌گویند فردا «زنده باد» می‌گویند و بدون تحقیق و انگیزه امروز به کسی رأی می‌دهند و فردا دیگری را انتخاب می‌کنند، این چنین مردمی بردگان دنیا و دنیاپرست هستند و دین مانند لیسه‌ای بر زبان‌شان است. « **الدِّينُ لَعْقٌ عَلَى أَلْسِنَتِهِمْ** »، گرچه از دین دم می‌زنند، نمازی می‌خوانند و روزه‌ای می‌گیرند، اما مانند کسی که با لیسیدن ظرف، بهره اندکی از محتوای آن می‌برد، ایشان هم به اندازه لیسه‌ای از دین بهره برده‌اند. « **يَحُوطُونَهُ مَا دَرَّتْ مَعَايِشُهُمْ** »، چنین کسانی تا زمانی که معیشت‌شان فراهم باشد، نام دین را بر زبان دارند و از آن دم می زنند. به تعبیر دیگر، اگر دین به دنیای‌شان کمک کند و در سایه دین به لذت‌های دنیا برسند، این لیسه را بر زبان نگه می‌دارند. اما اگر برای دینداری در مقام امتحان قرار گیرند و ضرورت این‌گونه اقتضا کند که از جان و مال خود در راه دین بگذرند، در چنین شرایطی دینداران کم هستند، « **فَإِذَا مُحِّصُوا بِالْبَلَاءِ قَلَّ الدَّيَّانُون**».

مدعیان دینداری فراوان هستند، اما تنها تا زمانی بر ادعای خود باقی هستند که دین به دنیای آن‌ها صدمه‌ای وارد نسازد. اگر امر بین دین و دنیا دایر شود و شرایطی پیش آید که با حفظ دین، دنیا از دست برود، دینداران کم خواهند بود. اگر کار به جایی برسد که با رأی دادن به فردی، جلوی رشوه‌خواری و سوء استفاده گرفته شود، پست و مقام از دست برود و امکان بی بند و باری نباشد، در چنین شرایطی از شمار دینداران کاسته می‌شود. تا زمانی که با حمایت از اسلام و نظام و حکومت اسلامی، تمایلات نفسانی ارضاء می‌شود، فرهنگستان‌ها و خانه‌های جوانان دایر و زمینه‌های عیش و عشرت فراهم است و دم زدن از نظام اسلامی برای همه آسان است اما اگر شرایطی پیش آمد که باید از این امور دست کشید، برای حفظ دین از پست و مقام چشم پوشید، منافع اقتصادی کم شد و از هوسبازی‌ها جلوگیری بعمل آمد آیا در چنین شرایطی هم ما دیندار و طرفدار نظام اسلامی باقی خواهیم ماند؟ یا این‌که خواهیم گفت: «اگر ما جمهوری اسلامی را نخواستیم، چه باید بکنیم؟»، آیا خواهیم گفت: «ما از این نظام، بخش جمهوری را می‌پذیریم، ولی اسلام را نمی‌خواهیم»؟!

اکثریتی که اسلام را به نابودی می‌کشاندند، این اکثریت ضعیف‌الایمانی بودند که همراه با یک باد می‌آمدند و با باد دیگری می‌رفتند. آن‌ها بودند که مغزهای متفکری مثل ابوسفیان می‌توانستند نقشه کشیده و زمینه‌ی بی‌دینی را برای آن‌ها فراهم کنند. به گونه‌ای که به صراحت احکام اسلام را تحریف کنند و کسی به آن‌ها اعتراض نکند. همین اکثریتی که با کسی که معروف به شرابخواری و کارهای ناپسند دیگر بود، به عنوان جانشین پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم بیعت کردند. جانشین پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم باید احکام اسلام را حفظ کند، او باید شرابخوار را تازیانه بزند. حال، کسی که خود او هر روز شرب خمر می‌کند و به شرابخواری عادت دارد، چگونه می‌تواند اسلام را حفظ کند؟ اما مسلمانان با چنین کسی بیعت کردند و به او رأی دادند![3]

---

۱ـ این مطلب از آیت الله مصباح یزدی است

۲ـ امام حسین علیه‌السلام در مسیر کربلا فرمود:

إِنَّ هَذِهِ الدُّنْيَا قَدْ تَغَيَّرَتْ وَ تَنَكَّرَتْ وَ أَدْبَرَ مَعْرُوفُهَا فَلَمْ يَبْقَ مِنْهَا إِلَّا صُبَابَةٌ كَصُبَابَةِ الْإِنَاءِ وَ خَسِيسُ عَيْشٍ كَالْمَرْعَى الْوَبِيلِ أَ لَا تَرَوْنَ أَنَّ الْحَقَّ لَا يُعْمَلُ بِهِ وَ أَنَّ الْبَاطِلَ لَا يُتَنَاهَى عَنْهُ لِيَرْغَبَ الْمُؤْمِنُ فِي لِقَاءِ اللَّهِ مُحِقّاً فَإِنِّي لَا أَرَى الْمَوْتَ إِلَّا سَعَادَةً وَ لَا الْحَيَاةَ مَعَ الظَّالِمِينَ إِلَّا بَرَماً

إِنَّ النَّاسَ عَبِيدُ الدُّنْيَا وَ الدِّينُ لَعْقٌ عَلَى أَلْسِنَتِهِمْ يَحُوطُونَهُ مَا دَرَّتْ مَعَايِشُهُمْ فَإِذَا مُحِّصُوا بِالْبَلَاءِ قَلَّ الدَّيَّانُون.

این دنیا دگرگون و ناآشنا شده، نکوئی‌هایش پشت کرده، و جز مقدار ناچیزی، همانند ته‌مانده ظرف، و زندگی پستی چون چراگاهی، از آن باقی نمانده. مگر نمی‌بینید کسی به حق رفتار نمی‌کند و از باطل دست نمی‌کشد. تا مؤمن، به حق، مشتاق لقای خدا شود؟ من مرگ را جز سعادت نمی‌بینم و زندگی با ستمکاران را جز محنت نمی‌دانم.

به درستی که مردم بندگان دنیا هستند و دین لعابی است که به دور زبان می‌گردانند و دور دین می‌گردند تا زمانی که معیشت‌شان بگردد (برقرار باشد) پس هنگامی که با بلا آزموده شوند، دینداران کمیاب گردند. (تحف‌العقول النص ص۲۴۵)

۳ـ آیت الله مصباح یزدی در پرتو آذرخش ـ مسلمانان دنیاپرست

## روایاتی درباره آیه ۱۱ سوره حج

۱ـ در روز عاشورا بعد از این‌که امام حسین علیه‌السلام دشمنان را مخاطب قرار می‌دهد، شمر ملعون این آیه را بر امام تطبیق می‌دهد و حبیب بن مظاهر پاسخی به شمر می‌دهد که در فهم معنای «یعبد علی حرف» می‌تواند نگاه جدیدی بدهد:

**فَقَالَ لَهُ شِمْرُ بْنُ ذِي الْجَوْشَنِ هُوَ يَعْبُدُ اللَّهَ عَلى حَرْفٍ إِنْ كَانَ يَدْرِي مَا تَقَوَّلَ**

**فَقَالَ لَهُ حَبِيبُ بْنُ مُظَاهِرٍ وَ اللَّهِ إِنِّي لَأَرَاكَ تَعْبُدُ اللَّهَ عَلَى سَبْعِينَ حَرْفاً وَ أَنَا أَشْهَدُ أَنَّكَ صَادِقٌ مَا تَدْرِي مَا يَقُولُ قَدْ طَبَعَ اللَّهُ عَلَى قَلْبِك**

شمر گفت: «من خدا را با شک و تردید عبادت کرده باشم اگر بدانم که تو چه می‌گوئی».

حبیب ابن مظاهر در پاسخ او گفت: «به خدا من چنان می‌بینم که تو با هفتاد شک و تردید خدا را عبادت می‌کنی و من گواهم این‌که می‌گویی نمی‌دانم چه می‌گوید حق همین است زیرا قلب تو سیاه و مهر شده است».[۱]

۲ـ زراره از امام باقر علیه‌السلام درباره این آیه پرسید و حضرت فرمود:

**هَؤُلَاءِ قَوْمٌ عَبَدُوا اللَّهَ وَ خَلَعُوا عِبَادَةَ مَنْ يُعْبَدُ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَ شَكُّوا فِي مُحَمَّدٍ ص وَ مَا جَاءَ بِهِ فَتَكَلَّمُوا بِالْإِسْلَامِ وَ شَهِدُوا أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَنَّ مُحَمَّداً رَسُولُ اللَّهِ وَ أَقَرُّوا بِالْقُرْآنِ وَ هُمْ فِي ذَلِكَ شَاكُّونَ فِي مُحَمَّدٍ ص وَ مَا جَاءَ بِهِ وَ لَيْسُوا شُكَّاكاً فِي اللَّهِ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يَعْبُدُ اللَّهَ عَلى حَرْفٍ يَعْنِي عَلَى شَكٍّ فِي مُحَمَّدٍ ص وَ مَا جَاءَ بِهِ فَإِنْ أَصابَهُ خَيْرٌ يَعْنِي عَافِيَةً فِي نَفْسِهِ وَ مَالِهِ وَ وُلْدِهِ اطْمَأَنَّ بِهِ وَ رَضِيَ بِهِ وَ إِنْ أَصابَتْهُ فِتْنَةٌ يَعْنِي بَلَاءً فِي جَسَدِهِ أَوْ مَالِهِ تَطَيَّرَ وَ كَرِهَ الْمُقَامَ عَلَى الْإِقْرَارِ بِالنَّبِيِّ ص فَرَجَعَ إِلَى الْوُقُوفِ وَ الشَّكِّ فَنَصَبَ الْعَدَاوَةَ لِلَّهِ وَ لِرَسُولِهِ وَ الْجُحُودَ بِالنَّبِيِّ وَ مَا جَاءَ بِهِ.**

آنان گروهی بودند که خدا را عبادت کرده، و عبادت هر معبود غیر خدا را کنار گذاشتند ولی در حضرت محمد صلی‌الله‌وعلیه‌وآله‌وسلم و آن‌چه آورده بود، شک کردند؛ پس به زبان اسلام آوردند و شهادت دادند که خدایی جز الله نیست و حضرت محمد صلی‌الله‌وعلیه‌وآله‌وسلم رسول خداست و به قرآن اقرار کردند، در حالی که درباره حضرت محمد ص و آنچه آورده بود شکاک بودند، با این‌که درباره خدا شک نداشتند؛ و خداوند فرمود: «و از مردم، کسی هست که خدا را می‌پرستد بر حرفی» یعنی بر شک در محمد صلی‌الله‌وعلیه‌وآله‌وسلم و آن‌چه آورده «پس اگر به او برسد خوشی‌ای» یعنی عافیت در جان و مال و فرزند «بدان دلگرم شود» و راضی گردد «و اگر به او برسد فتنه‌ای» یعنی بلایی در بدن و مالش، آن را به فال بد می‌زند و از این‌که در موضع اقرار به پیامبر صلی‌الله‌وعلیه‌وآله‌وسلم قرار گرفته، ناراحت می‌شود، پس به سوی بازایستادن [از اذعان به نبوت پیامبر] و شک برمی‌گردد و دشمنی با خدا و رسولش و انکار نسبت به رسول و آن‌چه را او آورده در پیش می‌گیرد.[۲]

۳ـ در روایات این بر غاصبان مقام اهل بیت هم تطبیق شده است:

از امام صادق علیه‌السلام درباره آیه سؤال شد حضرت فرمود:

**إِنَّ الْآيَةَ تَنْزِلُ فِي الرَّجُلِ ثُمَّ تَكُونُ فِي أَتْبَاعِهِ ثُمَّ قُلْتُ كُلُّ مَنْ نَصَبَ دُونَكُمْ شَيْئاً فَهُوَ مِمَّنْ يَعْبُدُ اللَّهَ عَلى حَرْفٍ فَقَالَ نَعَمْ وَ قَدْ يَكُونُ مَحْضاً.**

«آیه در باره مردی نازل شده و سپس در باره پیروان او هم باشد»،

پس من عرض‌کردم: «هر که در برابر شما چیزی برپا دارد او از کسانی است که خدا را بر حرف پرستیده»؟

فرمود: «آری و گاهی مشرک محض باشد».[۳]

۴ـ امام صادق علیه‌السلام این آیه را در وصف منافقین دانسته است.[۴]

---

۱ـ الإرشاد فی معرفة حجج الله علی العباد، ج۲، ص۹۸

۲ـ الکافی (ط - الإسلامیة) ج۲ ص۴۱۳

۳ـ الکافی (ط - الإسلامیة) ج۲ ص۳۹۷

۴ـ مصباح الشریعة ص۱۴۵